

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: و. ا. لنین
برگردان از: احمد آزادی جو
فرستنده: علی مشرف
۱۷ اکتوبر ۲۰۱۹

شوونیسم مرده و سوسیالیسم زنده است انترناسیونال را چگونه می توان باز ساخت؟



مقدمه مترجم:

جنگ یا حتی به گوش رسیدن صدای پای وضعیت جنگی همان لحظه ای است که می توان تشکل های کمونیستی را باز شناخت یا اعلام موضع صریح و برنامه های مشخص هر جناح (مشخصاً دسته جات سوسیالیستی) می توان دریافت که سنخیت آن با لنینیسم در چه حدودی است. در چنین شرایطی است که پرواز های خفاش گون در تاریکی بی معنا می شود و با فرا رسیدن جنگ می توان چهره راستین موش های سیاهی که به هیأت پرندگان درآمده اند را باز شناخت.

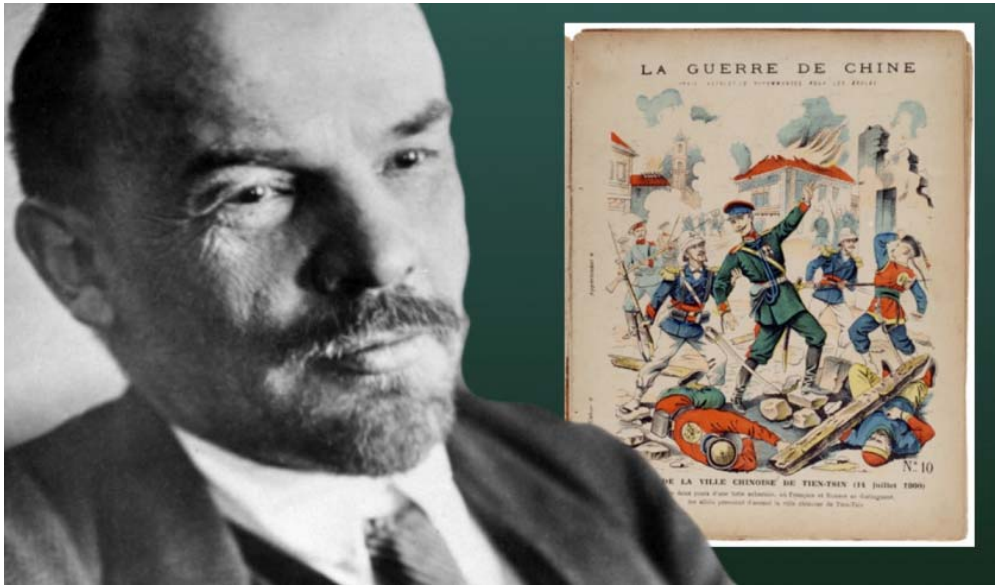
در سالگرد حمله دولت بعث عراق به ایران، لازم دانستیم که متن ذیل را از لنین جهت باز تأکید بر موضع کمونیستی در قبال جنگ های ارتجاعی ترجمه نموده و اشاره ای به درون مایه جنگ های ارتجاعی داشته باشیم. همانطور که لنین در جزوه «دوران جنگ امپریالیستی، دومین انقلاب در روسیه» عنوان می کند: «پورژوازی هر کشور با

عبارت پردازی های کاذبانه ای درباره میهن پرستی می کوشد جنگ ملی خود را مقدس جلوه دهد.» آنچه بورژوازی ایران تا به امروز از جنگ معرفی نموده، تصویری وارونه تحت عنوان «دفاع مقدس» بوده است. در مقابل، شونیست های جناح راست کانون حمله را سقوط ولی نعمت شان محمد رضا پهلوی دانسته و موضعشان در قبال جنگ در خلاء نامعلوم جای می گیرد. اما جنگ دولت بعث علیه ایران برای کمونیست های انقلابی مسأله ای تک وجهی نیست. کمونیسم انقلابی به دفاع همه جانبه جناح بورژوازی نمی پردازد و همچنین با انفعال و محکوم کردن صرف، در جبهه دول مهاجم و بالطبع کشور های امپریالیست قرار نمی گیرد. برای او جنگ شکافی است که ناشی از تناقضات دولت های متخاصم بوده و به بن بست رسیدن تجدید ساختار های سرمایه داری را نشان می دهد. کمونیسم انقلابی جنگ عراق را یورش امپریالیستی_ نیابتی علیه انقلاب کارگری ۵۷ تلقی می کند که می بایست با تکیه بر قدرت پرولتاریا و توده های تحت ستم و همچنین مهم تر از همه توسط رهبری به مقاومت و مبارزه برخیزد تا همگام با مقاومت در مقابل نیروهای امپریالیستی جبهه مبارزه علیه بورژوازی خودی را نیز تقویت نموده و جنگ ارتجاعی را به جنگی طبقاتی و داخلی مبدل نماید.

تنها در چنین حالتی است که بورژوازی با اتمام جنگ نمی تواند لوله های تفنگش را به سوی قلب طبقه کارگر و پیشتازان انقلابی نشانه برود و ضد انقلاب را تماماً مستقر سازد. تنها در چنین وضعیتی است که بورژوازی توانایی آن را ندارد تا تحت لوای قانون جنگ حمله های سبعانه خود را بر آزادی های طبقه کارگر و همچنین دستاورد های آنان وارد سازد. زمانی که جنگ تدارکات بحران اقتصادی و سیاسی را فراهم آورده است و نفوذ هیأت حاکمه را بر کلیه بخش های اقتصادی_ سیاسی با دشواری مواجهه نموده است تدارکات و اقدامات احزاب کمونیستی امری تعیین کننده اند و این اقدامات تنها می باید در خدمت یک هدف باشد و آن هم به پیش بردن حرکات انقلابی جهت خلع ید از دولت سرمایه داری، و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است. وضعیت جنگی نباید در هیچ حالتی پرده ساتر بر تخصصات طبقاتی بیفکند. هم جوشی نیروی های کمونیستی با بورژوازی در چنین شرایطی آغاز ائتلاف طبقاتی است. ائتلاف طبقاتی که در چنین شرایطی تنها راه را برای استقرار ضد انقلاب و سرکوب تمام عیار نیرو های کمونیستی و پرولتاریا هموار می سازد.

جنگ ۸ ساله ایران و عراق نشان داد که چگونه اپورتونیسیم موجود در بسیاری از احزابی که مدعی حراست از منافع طبقه کارگر بودند. راه را برای تحکیم پایه های ضد انقلاب صاف کرد. احزابی نظیر حزب توده، چریک های فدائی (اکثریت)، حزب کمونیست (که موضع سانتریستی اش در قبال جنگ نمی توان پاسخ و موضعی صریح قلمداد نمود) در دوالیته جنگ تهاجمی، جنگ تدافعی افتادند. دوالیته ای که آنان را از تدارک جهت خلع ید بورژوازی دور می ساخت و برنامه انقلاب سوسیالیستی را همچون کائوتسکیست های بین الملل دوم به فردائی نا معلوم ارجاع می داد.

متن ذیل بررسی پوست انداختن موضع سیاسی در لحظه تعیین کننده جنگ است. لنین با واکاوی نظرات شاخص ترین رهبر انترناسیونال دوم، یعنی کارل کائوتسکی سیر انحطاط نظری و سیاسی وی را بررسی می کند و از دل همین نفی راه بازسازی سوسیالیسم انقلابی را ارائه می دهد.



شوونیسم مرده و سوسیالیسم زنده است انترناسیونال را چگونه می توان بازساخت؟

در طول ده های گذشته سوسیال دموکراسی المان بیشتر از هر کشور دیگری برای سوسیال دموکرات های روسیه الگو بوده اند. از همین رو بدیهی است که ارائه نظری نقادانه و روشن گرانه پیرامون سوسیال - یا سوسیال شوونیسم بدون موشکافی از سوسیال دموکراسی المان غیر ممکن است. می باید روشن ساخت پیشینه این سوسیال دموکراسی چگونه بوده؟ وضعیت فعلی آن چگونه است؟ و فردای آن چگونه خواهد بود؟ پاسخ نخستین پرسش را می توان در یکی از کتاب های خود کائوتسکی تحت عنوان ((راهی به سوی قدرت)) پیدا کرد. این کتاب در سال ۱۹۰۹ نگاشته شده و به بسیاری از زبان ها ترجمه شده است. کتاب مذکور، جامع ترین شرح وظایف برای سوسیال دموکرات ها در عصر حاضر به شمار می آید. این کتاب به خصوص برای سوسیال دموکرات های المان از ارزش ویژه ای برخوردار است. آنچه که بیش از پیش بر اهمیت این کتاب افزوده، این است که به قلم برجسته ترین نویسنده انترناسیونال دوم نگاشته شده است. به همین جهت در این مقاله به تفضیل به آن خواهیم پرداخت. چنین امری از این رو ضروری است که به مباحثی که اغلب پدیده ای منسوخ، فراموش شده و از رده خارج شده نگریسته می شود، تأکید نمود.

سوسیال دموکراسی به معنای یک حزب انقلابی است. آن هم نه فقط به معنای انقلابی بودن یک حزب انقلابی نه تنها به معنای یک موتور محرک بلکه همچنین به همان اعتبار که طالب کسب قدرت برای پرولتاریا و یا به عبارتی دیگر خواهان برقراری دیکتاتوری پرولتاریا است. کائوتسکی ضمن ریشخند شکاکان انقلاب این گونه می نویسد: «در هر جنبش و قیام مهمی البته می باید احتمال شکست نیز در نظر گرفته شود. تنها یک ابله می تواند پیروزی اش را کاملاً قطعی بداند.»

به هر حال رد امکان پیروزی «خیانتی است آشکار به آرمان ما» او درباره رابطه انقلاب و جنگ می گوید: «انقلاب هم در جریان جنگ و هم در پایان جنگ ممکن است به وقوع بپیوندد. ولی تعیین لحظه دقیق که انقلاب در نتیجه

رشد و تشدید تضاد های طبقاتی واقع خواهد شد، غیر ممکن است. ولی این را می توان با اطمینان گفت که انقلابی که نشأت گرفته از جنگ است در انتهای تنش جنگ و یا بلا فاصله پس از اتمام آن وقوع خواهد یافت. «هیچ چیز مبتذل تر از «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم وجود ندارد» وی همچنین می افزاید «هیچ چیز نادرست تر از این ایده وجود ندارد که شناخت ضرورت های اقتصادی باعث تضعیف اراده می شود... اراده به معنای شور انقلابی در درجه اول با ارزش مبارزه، در درجه دوم با احساس قدرت و در درجه سوم با قدرت واقعی تعیین می شود.» وقتی «وروارتز»^۱ در صدد برآمد تا از مقدمه مشهور انگلس بر کتاب مبارزه طبقاتی در فرانسه سوء استفاده اپورتونیستی نماید، انگلس عصبانی شده و هر گونه فرض را مبنی بر این که او «تجویز گر و ستایگر مبارزه قانونی به هر قیمتی بوده است» را برچسبی وقیحانه خواند. کائوتسکی در ادامه می افزاید: «ما دلایل کافی در دست داریم که به مرحله نزاع بر سر قدرت دولتی وارد شویم.» حال این مبارزه چند دهه ممکن است به درازا بکشد، مسأله ای است که برای ما گنگ است. «اما این مبارزه به احتمال قوی قدرت یابی چشمگیر پرولتاریا را در آینده ای نچندان دور در پی خواهد داشت. کائوتسکی در ادامه اعلام می کند: «عوامل انقلاب در حال رشد اند، در انتخابات ۱۸۹۵ آلمان، از ده میلیون رأی دهنده، شش میلیون نفر آن پرولتاریا و سه میلیون و نیم آن مالکین خصوصی بودند. در سال ۱۹۰۷ این نسبت ها به ترتیب به ۱/۶ میلیون نفر یعنی ۳۰ درصد آراء تقلیل یافت.»

با از راه رسیدن جوش های انقلابی این میزان شرکت پرولتاریا با سرعت فوق العاده ای افزایش خواهد رفت، نه تنها از شدت تضاد های طبقاتی کاسته نخواهد شد، بلکه به عکس برحاح شدن آنها افزوده خواهد شد. چرا که قیمت ها افزایش خواهد یافت، رقابت های امپریالیستی شدت بیشتری می گیرند و همه این ها نشانه آن هستند که «عصر نوین انقلاب نزدیک می شود.» افزایش بی سابقه مالیات ها که برای سالهای متمادی یگانه آلترناتیو علیه انقلاب به حساب می آمد، پس از دوره صلح اهمیتش را به مثابه تنها راه برون رفت از دست داد.» کائوتسکی ادامه می دهد «ما در آستانه جنگ منحوس جهانی هستیم و جنگ به معنای انقلاب است.»

انگلس در ۱۸۹۱ حق داشت از وقوع یک انقلاب پیش رس در آلمان بترسد. ولی از آن زمان تا اکنون وضعیت دستخوش دگرگونی های بسیاری شده است. پرولتاریا دیگر نمی تواند از مؤلفه ای تحت عنوان انقلاب پیش رس سخن به میان بیاورد. خرده بورژوازی به کلی غیر قابل اعتماد است و بیش از هر زمانی با پرولتاریا سر عناد دارد. اگرچه خصلت خرده بورژوازی در دوران بحرانی این خصلت است که به صورت توده ئی در گروه های بی شمار به سوی پرولتاریا روی آورد.» مهم این است که «سوسیال دموکراسی تزلزل ناپذیر، پایرجا، پیگیر و غیر قابل سازش باقی بماند.» از نکات ذکر شده می توان استنباط کرد که بی شک به دوران انقلاب پا نهاده ایم.

این بود آنچه کائوتسکی در گذشته ای دور و دراز یا به عبارتی، پنج سال پیش نوشت. این مسائل آن چیزی بود که سوسیال دموکراسی قابل احترام آن سالها پیشبینی کرده و وعده داده بود. اما حال نگاهی به آثار فعلی کائوتسکی بیندازیم. در زیر یکی از مشهور ترین اظهارات او را که در مقاله «سوسیال دموکراسی» نوشته شده نقل می کنیم.

«حزب ما تا به حال بیشترین تلاشش را به نحوه جلوگیری از جنگ معطوف داشته است و جزء موارد انگشت شمار در خصوص شیوه برخوردان در زمان جنگ صحبتی به میان نیاورده است. «نیوسایت» (Die Neue Zeit) شماره ۱/اکتوبر ۱۹۱۴) هرگز در آستانه وقوع یک جنگ سابقه نداشته است که دولت تا این حد نیرومند و احزاب تا این درجه بی رمق و ضعیف باشند... زمان جنگ برای پلمیک های سیاسی از هر زمان دیگر نا مناسب تر است... مسأله عملی روز عبارت است از مسأله پیروزی یا شکست کشور خودی» آیا در میان کشور های مهاجم می توان

در زمینه اکسیون های ضد جنگ تفاهمی به وجود بیاید؟ «این مسأله هنوز عملاً آزمایش نشده ما همواره بر سر امکان پذیر بودن آن با هم در جدال هستیم.» اختلاف سوسیالیست های فرانسوی و المانی «اختلاف بر سر اصول نیست» (چرا که هر دو جناح از سرزمین خود دفاع می کنند) «سوسیال دموکرات های کلیه کشور ها به یک نسبت حق دارند که از میهنشان دفاع کنند. هیچ ملتی با این خاطر حق سرزنش سایر ملت ها را ندارد.» «آیا انترناسیونال به ورشکستگی اقتاده است؟ آیا حزب سوسیال دموکرات از دفاع بی واسطه از اصول حزبی اش کناره گیری کرده است؟ این تصور اشتباهی است.. ابدأ جائی برای این گونه بد بینی ها وجود ندارد... اختلافات ریشه دار نیستند... وحدت اصول حفظ خواهند شد... سرپیچی از قوانین ولو به میزان محدود که مطبوعات حزبی مان دنبال می کنند، در زیر تیغ داموکلس قوانین ضد سوسیالیستی جز رویگردانی از دفاع از اصول حزبی هیچ تعبیر دیگری ندارد.»

نقل های قول فوق عامدانه از منابع اصلی شان آورده شد. چرا که باور کردن این گونه مطالب امری دشوار بود. ظهور چنین ترهات بی سر و تهی در ادبیات «اگر از ارتداد بی پرده نشأت نگیرد» تحریف شرم آور و واقعیات به این شکل از مسامحه نفرت انگیز برای پنهان کردن عدول آشکار از سوسیالیسم به طور اعم و تصمیمات انترناسیونال که دقیقاً با مدنظر قرار دادن احتمال وقوع جنگ فعلی اروپا و به اتفاق آراء (مانند تصمیمات اتخاذ شده در کنگره اشتوتگارد و بال) به طور اخص امری دشوار است. اگرچه جنگ اروپا از بسیاری جهت با یک کشتار کوچک ضد یهود تفاوت دارد. با این همه دلایل، سوسیالیست ها در توجیه شرکت در جنگ اروپا از هر حیث با استدلالات دموکراتیک که در توجیه کشتارهای ضد یهود آورده می شوند مطابقت دارد. برخورد جدی با این اظهارات کائوتسکی و یا هر کوششی جهت تحلیل آنها توهین آشکار به خواننده است. زیرا دلایلی که به نفع کشتار بیان شده اند نیازی به تحلیل ندارند. اما به هر جهت اشاره کوتاه و گذرائی به این استدلال ها جهت افشای نویسندگان در انظار کارگران پیشتاز که به آگاهی طبقاتی دست یافته اند خالی از لطف نخواهد بود.

خواننده می پرسد: چه شد که رهبر پیشتاز انترناسیونال دوم به یک چنین ذلتی اقتاد؟ و چه شد که با وجود آن که زمانی از نظراتی که در ابتدای مقاله ذکر شد دفاع می نمود به چنین منجلابی فرو لغزید؟ منجلابی که از هر ارتدادی ننگین تر است. پاسخ ما این است. برای کسانی که نا آگاهانه می پندارند اتفاق غیر عادی رخ نداده است و اغماض و فراموش کاری شان در نظرشان مشکلی نیست، یعنی از موضعی مرتدانه به مسأله می نگرند. درک این موضوع ممکن نیست، ولی کسانی که برآستی و از صمیم قلب به سوسیالیسم ایمان راسخ دارند از مرگ سیاسی کائوتسکی حیرت چندانی نخواهند کرد. ورشکستی سیاسی افراد در نقطه های عطف تاریخی امری نادر نیست. کائوتسکی با وجود خدمات بسیاری که انجام داد اما هرگز جزء آن دست از افرادی نبود که در بحران های بزرگ بی درنگ موضع مارکسیستی قاطع و انقلابی ای اتخاذ کند. (می توان به نوسانات وی در خصوص مسأله میلرانیسم اشاره کرد.)^۲

انگلس در سال ۱۸۹۱ می نویسد: «آقایان بورژوا گلوله نخست را شما شلیک کردید» و حال ما در چنین دورانی به سر می بریم. و بدین ترتیب به بهترین وجه استفاده انقلابیون از امکانات قانونی بورژوازی در دوران به اصطلاح رشد فزاینده و مسالمت آمیز را مورد دفاع قرار می دهد. ایده انگلس در این خصوص تماماً روشن و بی شائبه بود. وی اعلام کرد که ما کارگران از نقطه نظر آگاهی طبقاتی گلوله دوم را شلیک خواهیم کرد. و اکنون که بورژوازی پایه های فعالیت علنی و قانونی را از میان برده است، تصمیم ما آن است که جای آراء را با گلوله پر کنیم. یعنی جنگ داخلی را آغاز نمائیم. در سال ۱۹۰۹ زمانی که کائوتسکی اعلام داشت که حال دیگر انقلاب اروپا را نمی

توان زود رس مورد خطاب قرار داد. و جنگ به معنای انقلاب است. کلیه سوسیال دموکرات های انقلابی با وی هم صدا بودند.

اما دهه های صلح بدون برجای گذاشتن اثرات خود سپری نشده اند. این دوره ضرورتاً در کلیه کشور ها به رشد اپورتونیزم انجامید و این گرایش در میان پارلمنتاریست ها، اتحادیه های کارگری، ژورنالیست ها و همچنین سایر رهبران مسلط گردید. هیچ کشور اروپایی پیدا نمی شد که به نحوی از انحاء میدان مبارزه مداوم و قاطع علیه اپورتونیزم نبوده باشد. اپورتونیزم به شکل های گوناگون از حمایت بورژوازی که همواره تلاش دارد پرولتاریا را تضعیف نماید برخوردار بوده است. پانزده سال پیش درست همین کائوتسکی در آغاز جدال با برنشتاین نوشت: «ا اپورتونیزم باید از یک تمایل به یک گرایش مبدل شود و آن زمان دیگر انشعاب، امری قریب الوقوع خواهد بود.» ایسکرای قدیمی که بنیان گذار حزب سوسیال دموکرات طبقه کارگر روسیه بود، در طی مقاله ای تحت عنوان «در آستانه قرن بیستم» در دومین شماره خود در سال ۱۹۰۱ نوشت: طبقه انقلابی قرن بیستم همچون طبقه انقلابی قرن هجدهم یعنی بورژوازی، ژیروندن ها و ماننن های خود را به همراه دارد.^۲

جنگ اروپا به مثابه یک بحران بزرگ تاریخی آغازگر دوران نوینی است. جنگ همچون هر بحران دیگر تضاد های ریشه دار را تشدید نموده و آن ها را به نمایش می گذارد، کلیه دوجانبه گرایی و تزویر را از هم می درد. کلیه تعهدات را مردود و همچنین تمام بخش ها و مراجع منحط و نخ نما را بی اعتبار می سازد. (هر چند باید گفت تمام این نکات در زمره نتایج ثمر بخش هر بحران انقلابی است که هواداران ناقص العقل «تکامل مسالمت آمیز» قادر به درک آن نیستند.) انترناسیونال دوم در طول بیست و پنج سال و یا چهل و پنج سال خود (در صورتی که مبنا را از تأسیس آن از سال ۱۸۷۰ و یا ۱۸۸۹ بگیریم) موفق شد کار فوق العاده با اهمیت و ارزشمندی یعنی گسترش و پراکندن سوسیالیسم را تحقق بخشد و با سازماندهی و تدارکات اساسی و پایه نی نیروهای سوسیالیستی وظیفه و نقش تاریخی خود را ایفاء کند. اما اکنون زمانی است که دوره اش به پایان رسیده و به سرآشویی سقوط افتاده است. بگذارید مردگان مردگانشان را دفن کنند. بگذارید جریان های ابله و ناقص العقل (البته اگر آن ها را خادمان و توطئه گران شوونیسم و اپورتونیزم به حساب نیاورد) به خرده کاری متحد کردن و ندرولد^۳ و سمبات^۴ با کائوتسکی و هایز^۵ مشغول باشند. انگار ایوان ایوانوویچ دیگری در مقابل داریم که که ایوان نیکیفورویچ را «نادان» خوانده است. و دوستانش به وی اصرار می کردند که با دشمن خونی اش به توافق و سازگاری برسد.^۶ انترناسیونال به معنای نشستن بر روی همان صندلی ها و نوشتن قطعنامه های مزورانه و عوام فریبانه از سوی کسانی که انترناسیونالیسم راستین را در وجود سوسیالیست های المان تصور می کردند نیست. همان افرادی که دعوت بورژوازی المان را جهت به گلوله بستن کارگران فرانسه و دعوت سوسیالیست های فرانسه را جهت به رگبار بستن کارگران المانی توجیه می کنند. انترناسیونال عبارت است از گردهمائی و اجلاس (نخست ایدئولوژیک و سپس در موعد مقرر سازمانی) افرادی که در این روز های پر تشنج و سخت عملاً قادر هستند به دفاع از انترناسیونالیسم سوسیالیستی بپردازند. یعنی کسانی که نیروهایشان را جمع کرده و گلوله دوم را به سوی دولت و طبقات حاکم میهن خود شلیک کنند. این کار ساده ای نیست. چرا که تدارک گسترده و فداکاری های بسیاری را می طلبد و البته با شکست ها همراه خواهد بود. از همین رو چنین کاری را نمی توان ساده قلمداد کرد چون که تحققش تنها در گرو مشارکت و همراهی کلیه عاشقان اجرای این وظیفه است. یعنی همان افرادی که از گسست تام و تمام از شوونیست ها و مدافعان سوسیال شوونیسم و اومه ای ندارند.

افرادی که تز پانه کوک^۴ را بیش از هر کس دیگر در راه تجدید حیات یک انترناسیونال راستین و نه پوشالی، سوسیالیستی و نه شوونیستی به کار بسته اند. پانه کوک در مقاله ای تحت عنوان «اضمحلال انترناسیونالیسم» می نویسد: «اگر رهبران به خاطر رفع اختلافاتشان گرد هم آیند، چنین اجماعی فاقد هرگونه ارزش است.»

بگذارید صراحتاً این واقعیت را اعلام داریم که در هر صورت جنگ ما را به چنین کاری (یعنی به تشکیل انترناسیونال راستین) ناگزیر می کند. اگر این کار سریعاً و همین فردا محقق نگردد اما طبیعتاً روز های پس آن هستی می پذیرد. در حال حاضر سه جریان در درون سوسیال دموکراسی وجود دارد: نخست، شوونیست ها که تماماً از سیاستی اپورتونیستی حراست می کنند. دوم، مخالفان اپورتونیسم که موفق شده اند صدایشان را به گوش همگان برسانند (اپورتونیست ها غالباً این افراد را از میدان به در کرده اند اما طبیعی است که نیروهای شکست خورده به سرعت تجربه کسب می کنند) و می توانند فعالیت های انقلابی را در جهت تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی رهبری کنند. سوم، گروه های بی استخوان و گیجی که در لحظه فعلی به دنبال اپورتونیست ها کشیده می شوند و با توجیه اپورتونیسم با ادبیات علمی و مارکسیستی ضربه های سختی را بر بدنه پرولتاریا وارد می آورند. برخی از این عناصر جریان سوم را می توان نجات داده و به دامن سوسیالیسم بازگرداند. اما این کار تنها با اتخاذ سیاستی قاطع و یا گسست تام از جریان و همچنین تمامی عناصری که حاضر به اعطای رأی به اعتبارات جنگی تحت لوای دفاع از «سرزمین پدری» و «پیروی از قوانین زمان جنگ» را توجیه می نمایند و اتکای صرف به ابزار فعالیت قانونی و علنی را مطرح می کنند امکان پذیر است. تنها کسانی که برآستی از چنین سیاستی تبعیت می کنند می توانند انترناسیونال سوسیالیستی را بنیان نهند.

ما نیز به نوبه خود با شاخه کمیته مرکزی روسیه و عناصر پیشتاز جنبش طبقه کارگر در سن پترزبورگ تماس داشته و به تبادل نظر پرداخته ایم. متقاعد گشته ایم که بر سر این مجموعه مسائل توافق نظر داشته و به مثابه نویسندگان هیأت تحریر به نام حزب اعلام می داریم که رهبری و هدایت این سیاست تنها از راه فعالیت حزبی و کار سوسیال دموکراسی است.

تز انشعاب در جنبش سوسیال دموکراسی المان ممکن است به دلیل نامتعارف بودن برای بسیاری وحشت انگیز باشد. اما وضعیت عینی به ما نشان می دهد که وقوع اتفاقات غیر عادی نیز امکان پذیر است. (کائوتسکی و اکسلرد نهایتاً در آخرین جلسه هیأت اجرائی انترناسیونال سوسیالیستی در ۱۹۱۴ اعلام کردند که به معجزه اعتقادی ندارند و از همین رو نیز معجزه جنگ در اروپا را نیز باور نمی کنند) و شاید هم شاهد تجزیه دردناک سازمانی باشیم که روزگاری سوسیال دموکراسی المان خطاب می شد. در نتیجه قصد داریم به آن دسته از افراد که هنوز مبتلا به اعتماد به سوسیال دموکراسی (سابق) هستند روشن سازیم که حتی کسانی که با آن اختلاف نظر داشتند نیز چنین انشعابی را درک کرده اند. از همین روست که مارتف در گابز می نویسد: ((«به پیش مرده» است سوسیال دموکراسی که صریحاً از مبارزه طبقاتی عقب نشسته، بهتر آن است که در برابر واقعیت های موجود سر تسلیم فرو بیاورد. یعنی درب های تشکیلات را بسته و ارگان هایش را تعطیل کند)) نشریه گابز همچنین اظهارات پلخانف را در یکی از گزارش هایش نقل می کند: ((من مخالف تمام عیار انشعابات هستم. اما در صورتی که قرار باشد اصول قربانی وحدت سازمانی گردد، تنها در این صورت انشعاب بر وحدت پوشالی اولویت دارد)) زمانی که پلخانف به رادیکال های المانی اشاره می کند. خرد ترین مسائل را می بیند اما این باریک بینی در خصوص خودش صادق نیست. این یکی از خصلت های بارز و منحصر به فرد اوست. در طول ده سال گذشته ما به رادیکالیسم

پلخانف در تئوری و اپورتونیزم او در عمل خو گرفته ایم. با این حال، زمانی که چنین افراد عجیب و غریبی از انشعاب در المان صحبت به میان می آورند از نشانه های روزگار است.

شماره ۳۵ سوسیال دموکرات/۱۲ دسمبر ۱۹۱۴/در جلد ۲۱ مجموعه آثار لنین، چاپ مسکو
۱ *Vorwärts*: روزنامه ای که توسط سوسیال دموکرات های المانی از سال ۱۸۷۶ منتشر می شد. که معنای فارسی آن را می توان «به پیش» است.

۲ *Millerandtsm* – جریانی اپورتونیستی که نام خود را از سوسیالیست فرانسوی به نام میلرند گرفت و در سال ۱۸۹۹ به دولت بورژوائی مرتجع فرانسه پیوست و به بورژوازی در اجرای سیاست خود کمک کرد.

۳ دو گروه سیاسی بورژوازی که در طول انقلاب بورژوازی فرانسه در ۱۷۸۹ موجودیت داشتند. مانتین ها که عموماً آن را با ژاکوبین ها می شناسند به نمایندگان رادیکال اطلاق می شد. طبقه انقلابی آن زمان، که جهت از میان بردن کامل سیستم فئودالی مبارزه می کرد به خلاف ژاکوبین ها، ژیروندیست ها میان انقلاب و ضد انقلاب در نوسان بوده و به دنبال توافق با سلطنت بودند.

۴ *Vandervelde*

۵ *Sembat*

۶ *Haase*

۷ ایوان ایوانوویچ و ایوان نیکیفوروویچ-شخصیت هائی در یکی از داستان های «گوگول» است. که در آن نزاع میان دو مالک و زمین دار روایت می شود. نام این دو پس از داستان «گوگول» به گونه ای جنبه ای عام و ضرب المثل گونه یافت. این مثل به نزاع های بی پایانی اطلاق می گردد که هیچ بهانه ای در پس آن نیست مگر فریفتن مردم.

۸ *Pannekoek*